



درس خارج فقه تربیتی جلسه ۲۳ - استاد اعرافی

- ۲- عجب و خود بینی ۲
- عوامل مؤثر در عجب و خود بینی ۲
- لایه های باطنی و ظاهری ۴
- فرضیات مختلف در مورد حرمت تکبر ۵
- ۱- مطلقاً حرام ۵
- ۲- مراتب خاصه از آن حرام است ۵
- ۳- حکم مختص به علوم دینی است ۵
- ۳- دعوی العلم ۶
- ۱- اظهار علم نسبت به چیزی که نمی داند ۶
- ۲- یک نوع تکبر علمی ۷
- حکم ادعای علم ۷



بسم الله الرحمن الرحيم

۲- عجب و خودبینی

این در واقع عجب است که عجب داریم و تکبر و امثال این‌ها، این‌ها با هم پیوندی دارند ریشه این که من به دیگران فخر می‌فروشم و برتری خودم را بر دیگران نشان می‌دهم این بر می‌گردد به خود پسندی و برتر بینی این‌ها از چیزهایی است که با هم ارتباط دارد. به طور غیر واقع بینانه خودش را می‌پسندد بیش از آنچه که واقعیت دارد. این یعنی خود پسندی، به خاطر اینکه خودش را فراتر از واقعیت‌ها می‌پسندد آنوقت خودش را نسبت به دیگران برتر می‌داند و این در مرتبه نگرش است بر اساس این خودپسندی و خود برتر بینی آنوقت فخر فروشی و برتری جویی پیدا می‌شود که بیشتر در احوال و سکناات و اقوال هم ظهور و بروز پیدا می‌کند.

عوامل مؤثر در عجب و خودبینی

ببینید این بحث از اینجا شروع می‌شود نگاه‌ها و نگرشهای غیر واقع بینانه‌ای منشأ ابتلای به این آسیب‌ها می‌شود آن ریشه اصلی در اینجا این است که کسی علم خود را ببیند یا هر قیمت دیگری که دارد ولی علم را که می‌بیند از این امور غفلت می‌کند یکی غفلت از جهل خودش می‌کند. آنچه که می‌داند می‌بیند ولی آنچه که نمی‌داند توجه نمی‌کند و حال اینکه اگر بخواهد کل شخصیت خودش را ارزیابی بکن باید همه واقعیت را ببیند همه واقعیت این است که او اینقدر می‌داند و آن اندازه نمی‌داند. پس گاهی انسان یعنی این ریشه است ریشه عجب و اخلاقیهای مذموم این است که این علم یا هر نعمت دیگری را می‌بیند ولی این بخشی از واقعیت بوده و از بخش مهم واقعیت‌های دیگر غفلت می‌کند. این از نکات اصلی است آن واقعیت‌هایی که جهل او به بسیاری از امور است که این جهل که هست خیلی وسیع‌تر از علمش است هر چقدر هم علم داشته باشد از این غفلت بکند یکی هم ارزش علمی که دارد علمی که می‌داند در حدی است که مسائل را می‌داند این فی حد نفسه تا یک حدی ارزش دارد او خیال می‌کند خیلی ارزش دارد این هم ارزش علمی که دارا است جاهل است یعنی بیش از آن حدی که از جهلش داراست؛ و سوم غفلت از علوم دیگران و چهارم غفلت از عرضی بودن علم خود و انتساب علوم بشری به خدا این هم یک بحث تحلیل روانشناختی است که من ارائه می‌کنم. ببینید این بحث‌هایی که تحت عجب و غرور و تکبر و کبر و استکبار و و فخر فروشی و برتری جویی و عناوین مختلفی که در کتب



اخلاقی ما آمده و بخشی هم جنبه‌های فقهی دارد این نظام روان‌شناختی دارد که بر اساس آن انسان‌ها در این مسیر قرار می‌گیرند. پایه قصه این است که کسی اساس عجب و غرور و تکبر و ادعاهای گزاف و اوصاف مذمومه و افعال و رفتارهای نکوهیده اساسش از یک بنیاد نگرشی غلطی شروع می‌شود و از یک بینش و نگرش غلطی شروع می‌شود که این همه شاخ و برگهای مذموم را تولید می‌کند اساس قصه بر می‌گردد به اینکه کسی واقع بینانه خودش را ارزیابی نکند علت اصلی قصه در اینجا است البته گاهی تکبر و این‌ها حالت مرضی پیدا می‌کند آن هم خیلی مورد بحث ما نیست ولی حداقل در بخش زیادی از این موارد اساس آن بحثها به اینجا بر می‌گردد که کسی نگاه و ارزیابی او از خود یک ارزیابی تمام‌نما و ارزیابی تام و کامل نیست و ناقص است این از اینجا شروع می‌شود که کسی علم یا هر نعمتی که در دستش است می‌بیند این درست است اما وقتی این را دید و از یک سلسله اموری که در کنار او هست غافل شد آنوقت تولید خودپسندی می‌کند پس علم خویش را که دید باضافه غفلت از اینکه من این را می‌دانم ولی خیلی چیزها را نمی‌دانم واقع مسأله این است که علم بشر در کنار جهل بی پایان او قرار دارد. جهل به امور دیگر، علمش را می‌بیند و جهلش را نمی‌بیند و نسبت علم و جهلش را توجه ندارد این علم است و آن هم جهل است آن هم نسبتش می‌شود. پس اولش این است که غفلت از جهل خود و نسبت علم او به جهل خود. عامل اول این است که علمش را دید غافل از اینکه جهل خود به امور دیگر و نسبت این علم به جهل را توجه ندارد. دوم اینکه حد و ارزش علمش را نمی‌داند اینکه علمش چه مقدار اثر دارد سوم اینکه علوم و امتیازات دیگران را نمی‌بیند و چهارم جنبه دینی قوی دارد غفلت از اینکه همه‌اش عرضی و ناپایدار است و از ناحیه خدا است. این در واقع فرمول پیدایش این صفات مذموم و افتادن در این وادی مذموم است که در حقیقت به این شکل در می‌آید که اساس فرمول‌ها اینطور است که ارزیابی ناقص از خویش این ارزیابی ناقص از خویش به این صورت است که توجه به دارائی خویش باضافه غفلت از سایر موارد مربوط، که چهار عامل شد. سایر موارد مربوط که می‌تواند با هم تصویر کامل از شخصیت ارائه بدهد. که چهار موارد این است که حد علم این اندازه است دوم اینکه جهل او اینطوری است سوم اینکه دیگران هم دارند چهارم اینکه همه این‌ها ناپایدار و عرضی است. توجه به آن و غفلت از این‌ها نتیجه می‌شود خودپسندی و خود برتری که بر این‌ها مترتب می‌شود. آنوقت حاصل این حاصل ارزیابی ناصحیح است و دامنه این خود برتری از حالات روانی شروع می‌شود که خود را برتر می‌بیند و خودپسندی غیر صحیح برای او ایجاد می‌شود این



خودپسندی و خود برتریابی اول در درونش است که عجب است که بیشتر امر درونی است. آنوقت خود این تکبر را توجیه می‌کند تکبر آنجا عجب و غرور است و بیشتر حالت‌های درونی است تکبر که می‌آید یعنی حالت‌های درونی در روابط اجتماعی بروز کرده است و نسبت به دیگران برتری خودش را اعمال می‌کند و نشان می‌دهد.

لایه‌های باطنی و ظاهری

این تکبر بحثی است که در واقع خودپسندی و خود برتر بینی شده فخر فروشی و تحقیر دیگران، این‌ها حالت‌های تکبری است که در حرکات و سکنات انسان و روابط انسان با دیگران ظهور پیدا می‌کند این گاهی در نوع عمل رفتار آدم است گاهی هم در بیان ظاهر می‌شود. تکبر در واقع یعنی ما دو تا لایه داریم حاصل آن غرور، چیزی است که دارای دو لایه است یک لایه باطنی است که حالت عجب و غرور و خود برتریابی است که جنبه باطنی است این در لایه ظاهری هم بروز پیدا می‌کند که فخر می‌فروشد و خودش را برتر نشان می‌دهد و تحقیر می‌کند البته این‌ها در سطوح کلان در بیاید به صورت طاغوت و مستکبر در می‌آید. استکبار یک دامنه خیلی وسیع‌تری دارد. این یک دستگاه تحویل مباحث اخلاقی است که کما بیش با بحث‌های روانشناسی ارتباط دارد در واقع ما اینجا ممکن است یک نوع تکبر یا غرور داشته باشیم که روی یک نوع خصلتی یا مرضی و لجاجتی باشد و ممکن است همه این‌ها را می‌داند ولی «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» نمل/۱۴ آن را کار نداریم. صفات مذمومی عجب و غرور و تکبر و استکبار و تحقیر دیگران و امثال این‌ها گاهی حالت لجاجتی و گاهی از ریشه‌هایی شروع شده که باید آن‌ها را شناخت و می‌شود معالجه‌اش هم کرد که در حالت دوم در واقع اساس این صفات به یک ارزیابی ناقص از خویش بر می‌گردد یا خود پنداره ناقصی است. از خودش یک تصویر ناتمامی به دست آورده این خود پنداری ناقص و ارزیابی ناقص روح ایم مسائل است و فرمول این ارزیابی ناقص که مبنای این صفات مذمومه هست این است که یک چیزی را می‌بیند ولی تمام واقعیت را نمی‌بیند بعد این مبدل می‌شود به یک نگرش و لایه درونی و باطنی که در اعماق روحش است این یک، و دوم ظهور و بروز آن نگرش در رفتار و گفتار او است. این می‌شود تکبر گاهی نوع عمل اینطور است و نوع نشست و برخاست و تعاملش با دیگران و گاهی هم کلامش ظهور پیدا می‌کند. این یک مقدمه‌ای در اینجا بود. چرا ما به این ارزیابی ناقص مبتلا می‌شویم؟ حب ذات و خودخواهی است و آمدن هواها و هوس‌ها که همه می‌گویند این ارزیابی ناقص را تولید می‌کند. در این بحث‌ها پیشرفت‌های روانشناسی در تحلیل این بحث‌ها خیلی کمک می‌کند و ما این کار را در



علم اخلاقمان انجام نداده‌ایم. در علم اخلاق خیلی می‌توانیم از این بحثهای روانشناسی در تحلیل‌ها استفاده کرد. نمی‌گوییم آنچه که در روانشناسی است درست است ولی خیلی از این‌ها درست است. از این‌ها در تحلیل متون و آیات و روایات خیلی می‌شود استفاده کرد. این صفاتی که ما اینجا می‌بینیم در مورد عالم به خصوص مذمت شده ضمن اینکه همه بدی‌ها برای عالم بد است این چند تا امر که روایاتش آمده این‌ها به خصوص مورد نهی قرار گرفته البته در صاحبان هر نعمتی این‌ها هست ولی در مورد عالم به خصوص علمای دین این امر مورد تأکید زیادی قرار گرفته است که روایاتش را در همین صفحه سیصد و نود و نه و چهار صد و پنج در دو سع عنوان دعوی العلم و امثال اینها می‌بینیم. عجب و غرور و این‌ها معلوم شد.

فرضیات مختلف در مورد حرمت تکبر

۱- مطلقاً حرام

۲- مراتب خاصه از آن حرام است

یک بحثی است که مطلقاً تکبر حرام است یا اینکه مراتب خاصه‌ای از آن حرام است. ظاهر فقها این است که تکبر حرام است ولی به نظر می‌آید یک مراتب نازله خفیه‌ای دارد که به مذاق شرع نمی‌آید که بگویید همه حرام است به نظر می‌آید که کراهت شدید داشته باشد. این‌ها مربوط به فقه الاخلاق است که اخلاقیات را از نظر فقهی حرام و کراهت و واجب بودنش را مشخص می‌کند. در هر حال این هم تابع آن بحث است اگر گفتیم مطلقاً حرام است مطلقاً است اگر گفتیم مراتب واضح و آشکار آن حرام است اما مراتب نازله هم بحث آن بحث است که در جای خودش می‌شود به آن پرداخت. این هم یک بحث است که قسم دومش ممکن است بگوییم مطلقاً حرام است و ممکن است بگوییم مراتبی دارد.

۳- حکم مختص به علوم دینی است

فرض دیگری هم اینجا این است که این حکم مزبور مختص به علوم دینی است یا مطلق است این هم معمولاً در هر جایی بحث را مطرح می‌کنیم مثلاً در عمل و ترک عمل گفتیم که مخصوص علوم دینی است جای دیگری تسریع نمی‌کند در اینجا مطابق با ادله‌ای که شما ملاحظه کردید آن دلیل کذب و خلاف واقع‌گویی که در قسم اول



بود و دلیلی که در تکبر داریم مختص به دینیات نیست در قسم اول دلیل کبر و در قسم دوم دلیل حرمت کبر در قسم دوم مطلق است این مربوط به عالم دینی نیست هر کسی این دلیل مطلق را دارد. این دلیل مطلقش مشترک است و در همه موارد هست از فیزیکدان هم اگر سؤال بکند و یک جوری نشان بدهد که می‌داند در حالیکه نمی‌داند آن هم کار حرامی انجام می‌دهد ولی در حوزه‌های غیر دینی، اما ادله خاصه‌ای که در بحث آمده نه آن بحث کلی کبر بعضی اطلاق دارد و بعضی هم ظهور در چیزهای دینی دارد مثلاً آنجایی که می‌گوید به چیزی که علم ندارد فتوا بدهد و امثال اینها به نظر می‌آید که اختصاص به دینی دارد بنابراین دلیل این حکم مطلق است و دلیل کبر عام است و همه را می‌گیرد ادله خاصه که در بحث وارد شده دو قسم است بعضی مطلق است و بعضی خاص به مسائل دینی است که طبعاً در مسائل دینی به دلیل این ادله خاصه و اقرار به جهل و تشدید معصیت حرمتش مؤکد است. بنابر این در همه جا حرام است ولی در آنجا حرمت بیشتری دارد بنابراین در اینجا ادعای علم و غرور و عجب و دو سه تا موضوع را برای عالم بحث کردیم.

۳- دعوی العلم

در دعوی العلم اینکه کسی ادعای علم بکند اینها همه ادله متعددی دارد که در اینجا می‌توانید ببینید و ما زیاد وارد آن نشدیم. در دعوی العلم اینکه کسی ادعای علم بکند و اینکه ما به آن پرداختیم اینجا چند معنا برای این متصور است

۱- اظهار علم نسبت به چیزی که نمی‌داند

یکی اینکه کسی که دعوی علم می‌کند یک معنایش این است که نسبت به چیزی که نمی‌داند اظهار علم بکند. چیزی که نمی‌داند بگوید می‌دانم و جوابی برای آن درست بکند. مثلاً در صفحه سیصد و سی و یک مثلاً در وصیت حضرت ابوذر که در امالی توسی و مکارم الاخلاق آمده و سندش را من مراجعه نکردم. می‌گوید «يَا اَبَا ذَرٍّ اِذَا سُلِّتَ عَنْ عِلْمٍ لَّا تَعْلَمُهُ فَقُلْ لَّا اَعْلَمُهُ تَنْجُ مِنْ تَبِعَتِهِ وَ لَّا تُفْتِ بِمَا لَّا عِلْمَ لَكَ بِهِ تَنْجُ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ يَوْمَ



الْقِيَامَةِ^۱ نجات پیدا می‌کند از عذاب روز قیامت آنچه که نمی‌دانی نگو می‌دانم این یک معنا است که در روایات متعدد آمده است. روایات متعدد است و زیاد نیاز هم به سند ندارد. این یک مطلب است که دعوی اعلم که می‌گوییم این است. مطلب دوم در دعوی علم این است که مقصود از دعوی علم این است که نباید به چیزی که نمی‌داند بگوید می‌دانم

۲- یک نوع تکبر علمی

و یک مصداق دیگر هم این است که در واقع مقصود از دعوی العلم یعنی یک نوع تکبر علمی باشد. یعنی آنچه که دارد خیلی مهم می‌داند و می‌گوید که من عالم هستم ولو اینکه اگر از او چیزی بپرسند که نمی‌داند می‌گوید نمی‌دانم. ولی نسبت به آنچه که می‌داند خیلی مغرور است که در واقع آن یک گناه است که اظهار نظر بکند به چیزی که نمی‌داند یک گناه این است که آن چیزی را که می‌داند خیلی بزرگ نشان دهد مثلاً «فَإِنَّ الْعَالِمَ مَنْ عَرَفَ أَنْ مَا يَعْلَمُ فِيمَا لَا يَعْلَمُ قَلِيلٌ فَعَدَّ نَفْسَهُ بِذَلِكَ جَاهِلًا»^۲ یعنی توجه به این دارد که علم او در مقابل آن‌ها محدود است. این هم در صفحه سیصد و نود و نه سیصد و سی و یک و سیصد و نود و یک هم باز روایات مربوط به این داریم. این هم یک معنای دیگری برای ادعای علم است در واقع دعوی العلم و روایاتی که در این باب هست یکی از این دو معنا را دارد یا اینکه در باره چیزی که نمی‌داند می‌گوید می‌دانم یا اینکه همان که می‌داند توجه ندارد که این محدود و معدود است و برای خودش مهم نشان می‌دهد؛ و اظهار می‌کنم که من عالم هستم و از این بحث‌ها که ریشه این‌ها عجب و غرور است و ظهور و بروز در این‌ها است. چند وجه دیگری است که تأکید شده که عالم باید ترک کند. تواضع برای عالم ممدوح و مورد تأکید بود نکته مقابلش تکبر و ادعای علم و این‌ها مذموم است. دو سه نکته دیگر هم باید توجه بکنیم

حکم ادعای علم

یک نکته در ذیل این بحث این است که ادعای علم حرام است و باید ترک بکند یا اینکه مکروه است که به نظر می‌آید که قسم اول حرام است برای اینکه هم روایات اینجا داریم و روایات هم نباشد دروغ است و لذا هم با

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص ۷۶.

۲- همان، ص ۲۰۳.



عناوین کلیه حرام است و هم در خصوص این‌ها هم روایاتی داریم که متعدد بود و وعده عذاب هم داده است. پس دو تا دلیل برای حرمت وجود دارد یکی اینکه دروغ و کذب است و یکی اینکه روایات خاصه ای اینجا داریم منتهی این روایات خاصه بعید نیست که بگوییم اختصاص دارد به آنجایی که مثلاً در باب فتوی و این‌ها که آمده جایی که مبنای عملی می‌خواهد قرار بگیرد اگر مبنای عملی قرار بگیرد مورد تأکید است. اما اگر مبنای عمل قرار نگیرد این از باب کلی اشکال دارد به عبارت دیگر وقتی که این حکم حرام است یا مکروه قسم اول این است که اظهار دانایی نسبت به آنچه که نمی‌داند اینجا حرام است از باب کذب و ادله خاصه این حرام است. اگر در اینجا این پاسخ آری در جایی که نمی‌داند باشد حرام است. اگر آن مرتبط این مطلق باشد؛ و اگر در مسائل مورد ابتلای به مکلف باشد آنوقت حرمت مؤکده دارد. برای اینکه علاوه بر آن بحثهایی که گفتیم یک نوع اقراء به جهل هم هست و یک نوع شدید و تسبیبی که در مکاسب محرمه می‌گفتیم اینجا هست یعنی با گفتن و با تقوای او شخص در امر خلافی می‌افتد. این آنوقت موجب اشتداد عذاب و عقاب می‌شود بنابراین در هر جایی کسی نمی‌داند اگر اظهار دانایی بکند این از باب روایات خاصه است و مطلقاً حرام است و اگر در مسائل دینی خاصی باشد که مورد ابتلای مکلف هست آنجا اقراء به جهل هم هست و تسبیب به گناه و حرام هم هست. یعنی با گفته او شخص در خلاف می‌افتد. از این باب هم یک مؤاخذه اضافی پیدا می‌کند. این در قسم اول است در قسم دوم کذب علمی و اظهار خود برتر بینی باشد آن هم قاعدتاً حرام است مگر بعضی از مراتب آن، چون در فقه در مورد این بحث نشده خیلی واضح نیست